

نقد تاریخی احادیث در تفسیر المیزان

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۲/۴

سیدمحسن موسوی*

کیومرث رجبی**

چکیده

واقعیت‌های تاریخی و حوادثی که در پرتو اسناد تاریخی ثبت شده‌اند، از جمله معیارهایی است که در نقد روایات مورد استناد قرار می‌گیرند. علامه طباطبایی در ذیل بحث‌های روایی المیزان، از این مهم غافل نبوده و روایات زیادی را با توجه به اطلاعات تاریخی، مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. در این نوشته که به شیوه توصیفی - تحلیلی سامان یافته است، نشان داده می‌شود که ایشان در موارد زیادی با رجوع به کتب تاریخی هم‌چنین توجه به قطعیات و وقایع مشهور تاریخی به نقد روایات پرداخته‌اند. در مواردی هم از محاسبات تاریخی برای این مهم استفاده کرده‌اند. رجوع به تاریخ اهل کتاب و به خصوص کتب آسمانی به عنوان بخشی از تاریخ ادیان الهی، در نقد احادیث توسط علامه مشاهده می‌گردد. سنجش روایات اسباب النزول که ناظر به تاریخ نزول آیات است نیز، بخشی از بررسی‌های تاریخی علامه در مورد روایات است.

ایشان در این زمینه پرده از برخی فضیلت‌سازی‌ها و استفاده‌های سیاسی از روایات شأن نزول برداشته و با معیار تاریخ نزول آیات و سور قرآنی، روایات شان نزول را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: المیزان، تاریخ، نقد حدیث، عرضه حدیث، علامه طباطبایی

* استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه مازندران؛ (m.musavi@umz.ac.Ir)

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - کرمانشاه؛ (saeedrajaby12@yahoo.Com)

یکی از معیارهای مهم در نقد محتوایی احادیث، سنجش راستی حدیث با علم تاریخ است. تاریخ یکی از مهم‌ترین دانش‌هایی است که می‌تواند ملاک سنجش روایات در حوزه‌های مختلف باشد. این موضوع مورد قبول بسیاری از دانشمندان علوم حدیث قرار گرفته است.

حسین حاج حسن به تاریخ به عنوان ملاکی برای ارزیابی احادیث توجه داشته، می‌گوید:

«از جمله معیارهای صحت حدیث، عدم مخالفت آن با حقایق تاریخی شناخته شده در عصر پیامبر ﷺ است».^۱

آیت الله سبحانی نیز تاریخ را یکی از معیارهای سنجش روایات می‌داند، اما صحت را شرط آن می‌دانسته و اتفاق دانشمندان و تاریخ‌نگاران را بر آن، علامت این صحت تلقی می‌کند.^۲

ادلبی نیز بر عدم مخالفت روایات با تاریخ صحیح تأکید می‌کند.^۳

بنابراین تاریخ و اطلاعات تاریخی به عنوان ملاکی مهم می‌تواند در سنجش روایات کاربرد فراوانی داشته باشد.

علامه طباطبایی، از جمله عالمانی است که از تاریخ، به عنوان سنجۀ سره بودن برای حدیث، از احادیث ناسره بهره جسته است. اگر چه علامه طباطبایی تألیف مستقلی در علوم حدیث و نقد حدیث ندارند؛ ولی در بحث‌های روایی تفسیر المیزان و برخی کتاب‌های دیگر و حاشیه بر برخی مجلدات کتاب بحار الانوار، مطالب سودمندی را ارائه کرده‌اند.

در این نوشتار نشان داده خواهد شد که نقد حدیث و در اینجا نقد تاریخی آن، مورد توجه علامه طباطبایی بوده و در بحث‌های روایی المیزان در موارد متعددی از این روش استفاده نموده است. از آن جهت سؤال پژوهش به سمت این مسأله، هدایت شد که از نوشته‌های برخی از نویسندگان برمی‌آید که علامه طباطبایی اطلاعات چندانی در این زمینه نداشته و یا از این شیوه نقد محتوایی حدیث بهره چندانی نبرده‌اند. خانم نفیسی در این باره گفته‌اند:

«علامه به دلیل قلت اطلاعات دقیق و قابل اطمینان تاریخی، به رغم آنکه به نظر می‌رسد این معیار باید بیش‌ترین کاربرد را در این حوزه داشته باشد، تقریباً در هیچ موردی به تاریخ در سنجش روایات داستانی استناد نمی‌کند».^۴

اما واقعیت این است که ایشان با در نظر داشتن این نکته که بسیاری از روایات داستانی در صورت وقوع در

۱. نقد الحدیث فی علم الدراییة و الروایة، ج ۲، ص ۳۸.

۲. الحدیث النبوی بین الروایة و الدراییة، ص ۶۵.

۳. منهج نقد المتن عند العلما الحدیث النبوی، ص ۳۰۳.

۴. علامه طباطبایی و حدیث، ص ۵۱۶.

بستر تاریخ رخ داده‌اند؛ جهت سنجش و نقد این روایات در موارد متعددی از تاریخ و قطعیات تاریخ بهره‌جسته‌اند. ایشان به منابع و کتب تاریخی توجه داشته و بارها از آنها نام برده و آنها را مورد استفاده قرار داده است. برای مثال جریان منع عمر از متعه را ضمن استناد و ارجاع به تاریخ طبری، توضیح می‌دهد.^۵ هم‌چنین در مورد روایات مربوط به جنگ بدر به منابع تاریخ اشاره کرده و می‌نویسد:

«تذکره‌نویسان و مورخان همه بر این قول‌اند و یعقوبی در تاریخ خود چنین می‌گوید»^۶.

علامه طباطبایی پس از بیان لزوم عرضه حدیث بر قرآن نسبت به افراط و تفریط در نقد حدیث هشدار داده و در ادامه به لزوم عرضه حدیث به میزان‌های پذیرفته شده اشاره کرده و می‌گوید:

«ما بر اساس فطرت انسانی خود اینگونه نیستیم که هر خبری را که شنیدیم بپذیریم. بلکه تک تک احادیث را بر میزان‌های مقبول عرضه داشته، آنگاه اگر موافق میزان‌های سنجش ما بود، آنها را می‌پذیریم و اگر مخالف با آنها بود، رهاش می‌کنیم و اگر موافقت یا مخالفت آن با میزان‌ها بر ما روشن نشد، توقف و احتیاط می‌کنیم»^۷.

ایشان در کنار میزانی چون سنت اهل بیت علیهم‌السلام، به میزان بودن تاریخ و قبول شهادت آن اشاره کرده‌اند. چنانکه در ذیل روایتی درباره جنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام با مخالفانش در نبرد جمل، می‌گوید:

«نقل مستفیض و تاریخ شهادت می‌دهند که رفتار امام با مخالفانش در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان مانند رفتارش با کفار اهل کتاب و غیر آنها نبود»^۸.

نکته شایسته بیان اینکه همانطور که نویسندگان و پژوهش‌گران عرصه نقد حدیث گفته‌اند؛ مراد از تاریخ در این بحث، تاریخ قطعی است، نه هر گزارش تاریخی. قید قطعیت، قیدی اطمینان‌بخش برای پژوهش‌گر و مخاطب است که از آن بدان یک میزان در تشخیص احادیث سره از ناسره بهره‌مند گردد.

ایشان در ضمن برخی تحلیل‌ها، عباراتی را به عنوان قید به تاریخ می‌افزاید که از مجموع آن توجه ایشان به قید قطعیت در تاریخ را می‌توان دریافت. برای نمونه در ضمن بیانی می‌گوید:

«برخی از مفسران با این دسته از روایات تفسیری به شدت مخالفت کرده‌اند. این امور از مواردی است که هیچ طریقی برای اثبات آن وجود ندارد. نه خداوند و پیامبرش آن را گفته‌اند. نه از طریق اندیشه می‌توان به آن دست یافت و نه تاریخ قابل اعتنا آن را اثبات کرده است»^۹،^{۱۰}

نمونه‌هایی چند از مواردی را که علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر میزان در ضمن بحث‌های روایی به نقد

۵. میزان، ج ۴، ص ۴۷۱.

۶. همان، ج ۹، ص ۳۴ و ۳۷.

۷. همان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۸. همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۹. و لم یثبتها تاریخ یعتد به.

۱۰. میزان، ج ۳، ص ۱۸۴.

تاریخی روایات پرداخته در ذیل می آید:

۱. بررسی تاریخی روایات اسباب‌النزول

روایات *اسباب‌النزول* به لحاظ آنکه تاریخ معینی را برای برخی آیات قرآن عنوان می‌کنند، در حوزه تاریخ اسلام قرار می‌گیرند. علامه طباطبایی^{۱۱} نیز با اختصاص بخش قابل توجهی از مبحث روایی به روایات اسباب‌النزول عنایت خود را به این دسته روایات نشان می‌دهد.^{۱۱} ایشان در تفسیر *المیزان* روایات اسباب‌نزل را مورد ارزیابی قرار داده و با اشاره به تعارضات و تناقضات این گونه روایات دو راه را برای توضیح این ناهمگونی‌ها بیان می‌کند. ایشان معتقد است:

«ورود اسباب‌النزول متناقض و متهاافت یکی از دو محمل را بیش‌تر ندارد. یا باید گفت این اسباب‌النزول نظری هستند، نه نقلی محض و یا باید گفت همه روایات یا بعضی از آنها جعل یا دس شده است.»^{۱۲}

ایشان موافقت اسباب‌نزل با تاریخ را بسان یک میزان برای سنجش درستی روایات دانسته است. وی در ذیل آیه مربوط به قتل خطایی، روایتی را از کتاب *الدر المنثور* از عکرمه نقل کرده، می‌گوید:

«روایات دیگری با طرق دیگر در این باب وارد شده است. این روایات اختلافاتی با روایت *الدر المنثور* دارد.»

علامه طباطبایی، روایت نقل شده از عکرمه را پذیرفته، می‌گوید:

«آنچه از روایت عکرمه نقل کردیم، از اعتبار بیش‌تری برخوردار بوده و با تاریخ نزول *سوره نساء* نیز موافق‌تر است.»^{۱۳}

ایشان به زمان نزول آیات، توجه داشته و در بررسی دو داستانی که در سبب نزول آیه دوم *سوره مائده*، در تفاسیر متعدد نقل شده به این ملاک تمسک جسته، می‌فرمایند:

«و این هر دو قصه با آنچه مفسرین و اهل نقل مسلم دانسته‌اند، موافقت ندارد و آن این است که *سوره مائده* در *حجّه الوداع* نازل شده است.»^{۱۴}

هم‌چنین درباره سبب نزول آیه ۸۵ *سوره اسراء* می‌نویسد:

«به طرق دیگری روایت شده است که این سؤال از جانب یهود در مدینه عنوان شده و در جواب این آیه نازل شده است، اما مکی بودن این *سوره* با این امر سازگار نیست.»^{۱۵}

و نیز در سبب نزول آیه ۳۴ *سوره انبیاء* می‌نویسد:

۱۱. علامه طباطبایی و حدیث، ص ۱۵۲.

۱۲. *قرآن در اسلام*، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۱۳. *المیزان*، ج ۴، ص ۴۲.

۱۴. همان، ج ۵، ص ۱۸۹.

۱۵. همان، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

«این درخواست با موقعیت زمانی پیامبر سازگار نیست، چرا که از مرگ پیامبر خبر دادن، در آخر عمر پیامبر رخ داده و این سوره از اولین سوره‌های مکی است».^{۱۶}

علامه طباطبایی^{رحمته‌الله} در بررسی روایات اسباب نزول، از سرگذشت حدیث غافل نبوده و به مشکلات حاصل از این امر نظیر حرکت سودجویانه جعل حدیث در طرفداری از فرق کلامی و گروه‌های سیاسی اشاره می‌کند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

«اصولاً مذاهب بی‌تأثیر در لحن این قبیل روایات نبوده و هر مذهبی کوشش کرده تا با لحن خاصی که به روایات می‌دهد، برای مذهب خود حجت‌تراشی کند و علاوه بر همه اینها آنچه که تأثیر فوق‌العاده‌ای در روایات گذارده، همان جو سیاسی و دستگاه‌های حاکمه هر دوره‌ای بوده است».^{۱۷}

از همین منظر ایشان در مواردی به نقد تاریخی این فضیلت‌سازی‌ها و سوء استفاده‌ها در روایات اسباب نزول پرداخته‌اند. برای مثال روایتی که افراد شرکت‌کننده در مباحثه را ابوبکر، عمر، عثمان و پسرانشان معرفی کرده، رد کرده و این روایت را خلاف واقع می‌داند. چرا که در آن تاریخ همه نامبردگان دارای پسر نبوده‌اند، در حالی که روایت برای همه پسر اثبات کرده است.^{۱۸} ایشان در ضمن احادیث مربوط به صدقه دادن ابوبکر به سخن ابن عساکر استناد کرده، می‌نویسد:

«ابن عساکر در تاریخ خود از عایشه نقل کرده و در آن روایت این قسمت که در شأن او نازل شده، نیامده است».^{۱۹}

هم‌چنین روایتی را که شأن نزول آیه‌ای را عمر معرفی کرده‌اند که با اسلام آوردن او پایه نظامی مسلمین محکم شد، رد کرده و می‌نویسد:

«در زمان نزول این آیه، پیامبر توان جنگیدن با کفار را نداشت و بحث‌های نظامی مطرح نبوده است».^{۲۰}

۲. نقد روایات با تاریخ اهل کتاب

تاریخ اهل کتاب بخشی از تاریخ پیش از اسلام است. از آنجا که در قرآن کریم مطالب بسیاری درباره اهل کتاب آمده است، تاریخ آن، می‌تواند یکی از منابع مورد استفاده در نقد تاریخی روایات باشد. بدیهی است که این منابع تاریخی فقط درباره آیات و روایات مرتبط بکار گرفته می‌شود. بی‌تردید علامه طباطبایی^{رحمته‌الله} از معدود دانشمندانی است که در نقد تاریخی احادیث، به تاریخ اهل کتاب هم توجه جدی داشته است.

«بخش عمده‌ای از این داستان‌سرایی‌ها به مسلمانانی برمی‌گردد که پیشینه یهودی داشته‌اند و

^{۱۶}. همان، ج ۱۴، ص ۲۹۲.

^{۱۷}. همان، ج ۴، ص ۷۴.

^{۱۸}. رک: همان، ج ۲، ص ۳۸۴.

^{۱۹}. همان، ج ۲، ص ۶۲۲.

^{۲۰}. همان، ج ۹، ص ۱۷۴.

حدیث پژوهان بر این گونه مطالب عنوان اسرائیلیات گذاشته‌اند. نقد و بررسی این قبیل روایات، آشنایی با تاریخ ادیان الهی و به خصوص کتب آسمانی به عنوان بخشی از تاریخ اهل کتاب را می‌طلبد. حضرت علامه نیز به رغم بی‌اعتمادی به تاریخ میلادی و کتب آسمانی، از جمله معدود مفسرانی است که در مواردی به نقل داستان‌های تورات به عنوان بخشی از تاریخ اهل کتاب می‌پردازد. در بیش‌تر موارد علامه با مقایسه بین نقل تورات و قرآن از داستان‌ها می‌کوشد تا استواری نقل قرآن و محرّف بودن نقل تورات را نمایان کند. چنان‌که در داستان حضرت ابراهیم به این مقایسه‌ها اهتمام می‌ورزد و در عین حال اشکالات مستشرقان را نیز جواب می‌دهد.^{۲۱}

علامه رحمته‌الله در مواردی به نقد روایات با توجه به تاریخ میلادی می‌پردازد. برای مثال در نقد حدیث الکافی که فاصله حضرت عیسی علیه‌السلام و پیامبر را پنجاه سال می‌داند، نوشته است:

«این حدیث با تاریخ مشهور مخالفت دارد، ولی محققین گفته‌اند که در تاریخ میلادی اختلالی وجود دارد و ما در جلد سوم این کتاب در این خصوص بحث کردیم.»^{۲۲}

وی در بیان روایات تاریخی مربوط به پیامبران الهی حضرت داود و حضرت عیسی علی‌نینا و آله و علیهِ السلام، فاصله دو پیامبر الهی حضرت داود و حضرت عیسی علیه‌السلام را چهارصد سال می‌داند. آنگاه حدیثی منسوب به امام صادق علیه‌السلام را با تاریخ اهل کتاب نقد کرده و می‌گوید:

«در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در باب داستان‌های انبیا آمده است، میان حضرت داود و حضرت عیسی علیه‌السلام چهار صد و شصت سال فاصله است. این نکته امری است که چیزی از تاریخ اهل کتاب با آن موافقت ندارد.»^{۲۳}

ایشان در مورد تورات هم با بی‌اعتمادی نگریسته و می‌نویسد:

«سند تمامی تورات‌های موجود به شخص مجهول الحالی برمی‌گردد.»^{۲۴}

با این وجود، ایشان در موارد زیادی در نقد احادیث به تورات استناد می‌کند. برای مثال ایشان در مورد روایات **هابیل و قابیل**،^{۲۵} هم‌چنین روایات مربوط به ماجرای **قارون** به تورات استناد می‌نماید.^{۲۶} هم‌چنین در نقد روایتی که حضرت موسی علیه‌السلام را بدون فرزند انگاشته، به تورات استناد کرده و می‌نویسد:

«در تورات آمده که موسی فرزند داشته و این با این روایت که موسی علیه‌السلام را بدون فرزند نامیده، سازگار

۲۱. علامه طباطبایی و حدیث، ص ۴۷۳.

۲۲. *المیزان*، ج ۸، ص ۱۲۰ و ۹۲.

۲۳. همان، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲۴. همان، ج ۵، ص ۵۲۰.

۲۵. همان.

۲۶. همان، ج ۱۶، ص ۱۲۴.

هم چنین در مورد روایتی که خواب دیدن حضرت یوسف علیه السلام را در هشت سالگی بیان کرده، به تورات ارجاع داده است. هر چند قول تورات را هم بعید می‌داند.^{۲۸}

در مورد دیگر علامه در تعیین شخصیت داستان آیه ۲۵۹ سوره بقره به تورات استناد می‌کند که نشان می‌دهد ذکر آن در تورات می‌توانست شاهی بر صدق این اقوال تلقی شود و می‌نویسد:

«از سوی دیگر، این داستان در روایت تورات نیامده است».^{۲۹}

۳. نقد و بررسی روایات با توجه به تاریخ رجال احادیث

بخشی از واقعیت‌های تاریخی، سال‌شمار زندگی و مرگ رجال روایت است که شامل راوی و افراد موجود در متن روایت می‌شود. علامه طباطبایی به این نکته توجه داشته و با توجه به تاریخ حیات راویان و افراد مورد اشاره در متن روایات، روایات متعددی را مورد بررسی قرار داده‌اند. نیک روشن است که ایشان برای دستیابی به این هدف، از منابع رجال، طبقات، فهرست و تراجم بهره برده است.

الف. نقد روایات با توجه به تاریخ حیات راویان

علامه طباطبایی در بحث معراج در ذیل آیه نخست سوره اسراء روایتی را از ابن اسحاق و ابن جریر از عایشه نقل می‌کند با این مضمون که بدن پیامبر در شب معراج از جای خود حرکت نکرد و فقط روح او به معراج رفت. علامه می‌نویسد:

«در سقوط و عدم اعتبار این روایت همین نکته کافی است که نویسندگان کتاب‌های سیره و نیز راویان حدیث بر این نکته اتفاق نظر دارند که اسراء پیش از هجرت اتفاق افتاده است. هم چنین پیامبر با عایشه پس از هجرت از مکه و در مدینه ازدواج کرد و کسی هم در این زمینه اختلافی ندارد. هم چنین آیه تصریح دارد که مبدأ اسراء از مسجد الحرام بوده است».^{۳۰}

هم چنین توضیح عایشه را درباره روانداز پیامبر صلی الله علیه و آله که در سوره مزمل به پناه بردن به آن خوانده شده را نمی‌پذیرد، چرا که در آن تاریخ عایشه به ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله در نیامده بود. عایشه درباره آن می‌گوید که او زیر نصف پتو می‌خوابید و روی نصف دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خوانده است! از این رو علامه به ساختگی بودن روایت حکم داده است و می‌نویسد:

«این سوره از ابتدایی‌ترین سوره‌های قرآن است که در مکه نازل شده است، در حالی که ازدواج با عایشه

۲۷. همان، ج ۱۶، ص ۵۶.

۲۸. همان، ج ۱۷، ص ۵۶۴.

۲۹. همان، ج ۲، ص ۳۷۸.

۳۰. همان، ج ۱۳، ص ۲۴.

بعد از هجرت و در مدینه بوده است».^{۳۱}

همچنان که گزارش ابوهریره در مورد اسباب نزول سوره مدثر را، با توجه به تاریخ حیات نامبرده رد می‌کند و می‌نویسد:

«ابوهریره مدت بسیاری پس از هجرت مسلمان شد و این سوره (قبل از هجرت) در اوایل بعثت نازل شده است، پس ابوهریره بلکه بسیاری از صحابه در آن هنگام کجا بوده‌اند؟^{۳۲} ایشان روایت دیگری را هم با توجه به تاریخ حیات ابوهریره نقد کرده است.»^{۳۳}

ب. نقد روایات با توجه به تاریخ حیات افراد متن روایات

مورد دیگری که علامه در نقد احادیث مورد استفاده قرار داده‌اند، بررسی تاریخ حیات افرادی است که در متن روایات نام آنها ذکر شده یا واقعه‌ای خاص را به آنها منسوب کرده‌اند، برای مثال ایشان در مورد روایتی که تعلیم دهنده پیامبر ﷺ را سلمان معرفی کرده، می‌نویسد:

«اینکه آن مرد را سلمان معرفی کرده‌اند با مکی بودن سوره سازگار نیست؛ چرا که سلمان بعد از هجرت و در مدینه مسلمان شده است.»^{۳۴}

در یکی از نقدهای تاریخی، علامه طباطبایی در ذیل آیه سقایة الحاج، روایتی را نقل می‌کند که در آن مصداق کسانی که ایمان آورده‌اند و در راه خدا جهاد کردند، علی، حمزه و جعفر دانسته شده است. ایشان به تاریخ حیات این بزرگواران استناد کرده و می‌گویند:

«این روایت با نقل قطعی سازگاری ندارد. حمزه از مهاجرین نخستینی بود که سه سال پس از هجرت در جنگ احد به شهادت رسید و جعفر پیش از هجرت به حبشه هجرت کرد و پس از جنگ خیبر بازگشت.»^{۳۵}

هم چنین است روایتی که در آن از وحشی نامبرده و علامه در نقد آن می‌نویسد:

«وحشی بعد از فتح مکه مسلمان شد و این آیه قبل از هجرت و در مکه نازل شده است.»^{۳۶}

چنانکه روایتی را که در آن از عبدالله ابن ابی نام برده، رد کرده و می‌نویسد:

«عبدالله قبل از سال فتح مکه مسلمان شد. پس این روایت صحیحی نیست.»^{۳۷}

۳۱. همان، ج ۲۰، ص ۷۰.

۳۲. همان، ج ۲۰، ص ۸۳.

۳۳. همان، ج ۲۰، صص ۱۲۶، ۱۳۰.

۳۴. همان، ج ۱۲، ص ۵۰۶.

۳۵. همان، ج ۹، ص ۲۱۵.

۳۶. همان، ج ۱۷، ص ۴۲۳.

۳۷. همان، ج ۷، ص ۴۲۳.

ایشان روایتی را هم که در آن انصار به عنوان شان نزول معرفی شده‌اند را رد می‌کند و می‌نویسد:

«این سوره مکی است و در آن زمان انصاری در کار نبوده است.»^{۳۸}

۴. نقد روایات با قطعیت تاریخی

مسلمات تاریخی و حوادث مشهور تاریخی می‌تواند به عنوان ملاکی تاریخی در نقد و بررسی روایات مورد استفاده قرار گیرد. علامه طباطبائی^{۳۸} در بررسی روایات متعددی، از قطعیت تاریخی استفاده نموده‌اند. برای مثال در نقد حدیثی که در آن نقل شده که امیرالمؤمنین^{علیه السلام} مخالفان خویش را کافر خوانده است؛ به مسلمات تاریخی اشاره کرده و می‌نویسد:

«این را می‌دانیم که کفر در اسلام معنای خاصی دارد، هم‌چنین تاریخ مسلم کرده که آن جناب با مخالفین خود معامله کفار مشرک و حتی معامله اهل کتاب و اهل رده نیز نمی‌کرده و خلاصه معاندین خود را مسلمان دانسته است.»^{۳۹}

هم‌چنین در ضمن حدیثی که به فارس‌ها اشاره می‌کند، نوشته است:

«فارسیان آن زمان، دارای آن اوصاف نبودند، بلکه منظور نسل‌های بعدی است.»^{۴۰}

هم‌چنین در ضمن روایات مربوط به ماجرای براءت، حدیثی را که می‌گوید در آن زمان رسم بوده که پیمانی را باید شخص معاهد یا یکی از اعضای خانواده او نقض کند، رد کرده و می‌نویسد:

«در هیچ یک از تواریخ عرب این مسأله نیامده است.»^{۴۱}

هم‌چنین روایتی را با توجه به سال جنگ‌ها صحیح نمی‌داند.^{۴۲}

و در مورد روایات پیرامون اصحاب کهف که پادشاه زمان را مجوس خوانده‌اند، می‌نویسد:

«در پاره‌ای روایات آمده که پادشاه مجوس بوده، در حالی که تاریخ نشان نمی‌دهد که در بلاد روم پادشاه مجوس بوده باشد.»^{۴۳}

و نیز در نقد روایتی دیگر می‌گوید:

«اشکال دیگر برای این روایت این است که گفته: فارس‌ها بت‌پرست بودند. در حالی که آنان هیچ‌گاه

۳۸. همان، ج ۷، ص ۵۸.

۳۹. همان، ج ۱، ص ۴۹۳.

۴۰. همان، ج ۵، ص ۶۳۹.

۴۱. همان، ج ۹، ص ۲۲۷.

۴۲. ر.ک: همان، ج ۹، ص ۳۳۷.

۴۳. همان، ج ۱۳، ص ۳۹۱.

برای خود بتی نساخته‌اند».^{۴۴}

در موردی دیگر با توجه به وضعیت عرب جاهلی به نقد روایت پرداخته و می‌نویسد:

«این حدیث صحیح نمی‌باشد؛ زیرا در آن کلمه مستراح آمده و این مکان از محدثات بعد از اسلام است و عرب جاهلی چنین مکانی نداشته است».^{۴۵}

علامه طباطبایی^{رحمه‌الله} در ضمن بحث روایی ذیل آیه ۲۹ سوره حج، روایاتی را درباره معنای بیت عتیق نقل می‌کند. در یکی از روایات نقل شده از قول پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} آمده است:

«أَمَا سَمِيَ اللَّهُ الْبَيْتَ الْعَتِيقَ لِأَنَّ اللَّهَ أَعْتَقَهُ مِنَ الْجَبَابِرَةِ فَلَمْ يَظْهَرِ عَلَيْهِ جَبَارٌ قَطُّ.»

ایشان در ادامه می‌گوید:

«تاریخ، این روایت را تصدیق نمی‌کند. خانه خدا خراب شد و عبدالله بن زبیر آن را تغییر داد. آنگاه حصین بن نمیر به امر یزید آن را تخریب کرد. پس از آن حجاج به امر عبدالملک و در پی آن با حمله قرامطه بار دیگر تخریب شد».^{۴۶}

۵. نقد روایات با توجه به محاسبات تاریخی

علامه طباطبایی^{رحمه‌الله} در نقد تعدادی از روایات به انجام پاره‌ای از محاسبات تاریخی پرداخته و از این طریق روایات زیادی را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. برای مثال در نقد روایتی از ابن عباس می‌نویسد:

«این واقعه در اوایل تاریخ میلادی رخ داده است یا اندکی بعد آن و با سیصد سالی که ابن عباس گفته نمی‌سازد».^{۴۷}

هم‌چنین در نقد روایاتی که پادشاه زمان حضرت ابراهیم^{علیه‌السلام} را حمورابی معرفی کرده‌اند از این روش استفاده کرده و می‌نویسد:

«حمورابی معاصر حضرت ابراهیم^{علیه‌السلام} نبود، چرا که ابراهیم^{علیه‌السلام} هزار سال قبل از میلاد و هم‌چنین حمورابی هزار و هفتصد سال قبل از میلاد زیسته است».^{۴۸}

هم‌چنین روایت دیگری را هم که فاصله زمانی پانصد ساله بین پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} با یهودیانی که گفتند خدا فقیر است را رد می‌کند.^{۴۹} در مواردی هم به ذکر تاریخ‌هایی برای بعضی وقایع پرداخته و احادیث را از این طریق

۴۴. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۴۵. همان، ج ۶، ص ۱۹۷.

۴۶. همان، ج ۱۴، ص ۳۷۹.

۴۷. همان، ج ۱۳، ص ۳۹۸.

۴۸. همان، ج ۷، ص ۴۳۶.

۴۹. ر.ک: همان، ج ۴، ص ۱۳۳.

مورد ارزیابی قرار می‌دهد. برای نمونه تاریخ حیات بخت النصر را با توجه به تاریخ بنی اسرائیل، چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد می‌داند.^{۵۰}

۶. نقد روایات با توجه به تاریخ تشریح احکام اسلامی

دین مبین اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین الهی، برنامه‌های سعادت دنیوی و اخروی بشر را در قالب تشریح احکام فقهی و حقوقی ارائه کرده است. نیک روشن است که تشریح این احکام به صورت یکباره و در زمانی محدود رخ نداده است. بلکه در طول زمان و گاه بنا بر یک سری رویدادها احکام الهی تشریح شده است. تاریخ تشریح احکام الهی به عنوان بخشی از تاریخ اسلام می‌تواند در نقد تاریخی روایات مورد بررسی قرار گیرد. علامه طباطبایی نیز در تفسیر *المیزان* چنین کرده است.

برای مثال روایتی که در آن قمار و شرط‌بندی ابوبکر به فرمان پیامبر ﷺ نقل شده را با توجه به تاریخ تشریح حکم حرمت شراب و قمار رد کرده و می‌نویسد:

«این روایات اتفاق دارند بر اینکه ابوبکر به فرمان پیامبر ﷺ در آن زمان قمار کرده است، در حالی که شراب و قمار از همان ابتدای بعثت حرام بوده، پس این روایات بی‌معنی است».^{۵۱}

ایشان روایتی را که حرمت ربا را مربوط به آخر عمر پیامبر ﷺ نسبت داده، رد کرده و حرمت ربا را مربوط به قبل از آنکه حکم آن بیاید، می‌داند.^{۵۲}

هم‌چنین روایاتی که در آن به زنا دادن کنیزان عبدالله ابن ابی به فرمان او، در زمان پیامبر ﷺ و در مدینه عنوان شده است را، رد کرده است و می‌نویسد:

«حکم حرمت زنا از آغاز اسلام بوده، بلکه از احکام عامه‌ای است که اختصاص به شریعت اسلام نداشته است».^{۵۳}

مرحوم علامه حرمت ماه‌های حرام را مختص اسلام ندانسته، بلکه از احکامی می‌داند که اعراب جاهلی هم قایل به آن بوده‌اند و از این منظر به نقد روایات می‌پردازد.^{۵۴} وی در مورد تاریخ تعیین قبله، به نقد پاره‌ای از روایات پرداخته و می‌نویسد:

«کعبه در مدینه و بعد از هجرت به عنوان قبله تعیین شد».^{۵۵}

^{۵۰}. ر.ک: همان، ج ۱۳، صص ۶۵۴ و ۶۵۵.

^{۵۱}. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

^{۵۲}. ر.ک: همان، ج ۲، صص ۶۵۴ و ۶۵۵.

^{۵۳}. همان، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

^{۵۴}. ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۵۷۲.

^{۵۵}. همان، ج ۸، ص ۱۱۲.

ایشان هم چنین در مورد تشریح حکم نماز به نقد یک روایت پرداخته، می نویسد:

«نماز قبل از معراج واجب شده، ولی جزئیاتش بعدها و در جریان معراج تشریح شد».^{۵۶}

نتیجه گیری

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر *المیزان*، به فقه الحدیث و به صورت مشخص نقد الحدیث پرداخته و بر اساس معیارها و سنجه های نقد حدیث، درباره ردّ یا قبول روایات نظر داده است.

ایشان علاوه بر معیارهای پرکاربردی چون عرضه حدیث بر قرآن و سنت، به موارد کم کاربردتر چون عرضه حدیث به تاریخ هم پرداخته است.

در نقد تاریخی احادیث، علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر اساس قواعد موجود در این شیوه عمل کرده و به منابع تاریخی معتبر ارجاع داده و یا از تاریخ قطعی بهره مند شده است. توجه او به محاسبات تاریخی، تاریخ اهل کتاب، تاریخ زندگی راویان و افراد نام برده شده در روایات و... از جلوه های نقد تاریخی ایشان در تفسیر المیزان است.

کتابنامه

* قرآن کریم

۱. *الحديث النبوی بین الروایة و الدرایة*، جعفر سبحانی، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۸ش
۲. *علامه طباطبایی و حدیث*، شادی نفیسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
۳. *قرآن در اسلام*، سید محمدحسین طباطبایی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۴. *منهج نقد المتن عند علماء الحديث النبوی*، صلاح الدین بن احمد الادلی، بیروت: دارالآفاق الجدیده، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۵. *المیزان فی تفسیر القرآن*، سیدمحمدحسین طباطبایی، قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳ش.
۶. *نقد الحديث فی العلم الدرایة و الروایة*، حسین حاج حسن، بیروت: موسسه الوفاء، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.